

امین ایمان او \*

جامعة المصطفی العالمیة

بررسی تطبیقی ایده ی «بساطت وجود» از  
منظر مشاء و حکمت متعالیه

### چکیده

یکی از بحث های بسیار جذابِ متافیزیک در طول تاریخ اندیشه ی فلسفی، بحث از «بساطت» است. فیلسوفانی بسیار زیادی، از جمله ی فیلسوفان مسلمان در این باب اندیشیده اند. همه ی فیلسوفان مسلمان، ضمن پذیرش بساطت به عنوان اصل انکارناپذیر میرهن، بساطت مفهوم «وجود» را اجماعاً پذیرفته اند. آنچه در دوره های متأخرتر توجه برخی از فیلسوفان مسلمانی مانند ملا صدرا (1572-1640) و طرفدارانش را به خود جلب کرد، بحث از «بساطت حقیقت وجود» می باشد. در این نوشتار بر اساس روش تحلیلی سعی شده تا نشان داده شود که قائل شدن به بساطت حقیقت وجود جز با پذیرش پیشفرض «أصالة الوجود» ممکن نیست. لذا به نظر می رسد مشاء حقیقت وجود را فقط از لحاظ معرفت شناختی بسط می داند، اما از لحاظ وجود شناختی نمی تواند آن را بسط به حساب بیاورد. ولی حکمت متعالیه چون به پارادایم «أصالة الوجود» قائل است، می تواند به لحاظ وجود شناختی از بساطت حقیقت وجود دفاع کند. فیلسوفان پسا صدرايي مانند فیض کاشانی، آقا علی زنوزی و علامه طباطبائی، با کشف استدلالهای وجودی، مدعی پیشین (بساطت حقیقت وجود) را به خوبی به اثبات رسانده اند. به نظر ما، نتیجه ی چنین اثباتی - اثبات بساطت هستی شناختی وجود - پرده برداشتن از یک خلط دیرینه در اندیشه ی فیلسوفان و نشان دادن این نکته ی مهم است که یگانه مصداق «بساطت خارجی»، تنها وجود است و بس.

کلیدواژه ها: بسط، جزء، وجود، عدم، ماهیت، هستی شناسی، معرفت شناسی

### مقدمه

یکی از بحث های بسیار جذابِ متافیزیک در طول تاریخ اندیشه ی فلسفی، بحث از «بساطت» است. فیلسوفانی بسیار زیادی در این باب اندیشیده اند؛ چه فیلسوفان مغرب زمین باشند و چه فیلسوفان مشرق زمین. به طور کلی، در تاریخ اندیشه ی فلسفی، کسانی منکر اصل بساطت و کسانی دیگر مثبت آن

\* eminimani@gmail.com دانشجوی دکتری در رشته ی فلسفه ی اسلامی |

بوده اند.<sup>1</sup> در میان موضوعات مربوط به بحث «بساطت»، موضوع «بساطت وجود» توجه برخی از فیلسوفان را به خود جلب کرده است. فیلسوفان مسلمان هم به نوبه ی خود در پیرامون این موضوع بنیادین، مباحث زیادی را مطرح کرده اند. می توان گفت که از طرفی، همه ی فیلسوفان مسلمان بساطت را به عنوان اصل انکارناپذیر مبرهن قبول داشته اند، و از طرف دیگر، همه ی آنها به بساطت واجب الوجود تعالی قائل بوده اند. از طرف سوم، افزون بر برخی از مصادیق خارجی ماهیات بسیطی مانند «اعراض»، «فصول»، «جوهر بسیط» و غیره، بسیط بودن برخی از مفاهیم، از جمله ی بساطت مفهوم «وجود» را اجماعاً پذیرفته اند. آنچه در دوره های متأخرتر توجه برخی از فیلسوفان مسلمانی مانند ملا صدرا (1572-1640) و طرفدارانش را به خود جلب کرد، بحث از «بساطت حقیقت وجود» می باشد. در این نوشتار بر اساس روش تحلیلی سعی شده تا نشان داده شود که قائل شدن به بساطت حقیقت وجود جز با پذیرش پیشفرض «أصالة الوجود» ممکن نیست. لذا به نظر می رسد مشاء حقیقت وجود را فقط از لحاظ معرفت شناختی بسیط می داند، اما از لحاظ وجود شناختی نمی تواند آن را بسیط به حساب بیاورد. ولی حکمت متعالیه چون به پارادایم «أصالة الوجود» قائل است، می تواند به لحاظ وجود شناختی از بساطت حقیقت وجود دفاع کند. نخست به دیدگاه مشاء و سپس به دیدگاه حکمت متعالیه پرداخته و در آخر، این دو دیدگاه را مقایسه کرده و به یک نکته ی مهم فلسفی اشاره خواهیم کرد.

### مشاء و بساطت وجود

قبل از اینکه بتوانیم، به درستی، موضع مشاء نسبت به بساطت حقیقت وجود را روشن کنیم، نخست باید بساطت مفهوم وجود را از بساطت حقیقت وجود تفکیک کرد. بسیط بودن مفهوم وجود نزد تمام سنت های فلسفی اسلامی - مشاء، اشراق و حکمت متعالیه - بدیهی است، و شاید بتوان بدهت مفهوم وجود<sup>2</sup> را برگرداند به بساطت مفهوم وجود، زیرا که وجود چون به لحاظ مفهومی بسیط است نمی توان تعریفی برای آن آورد و گرنه می شد تعریفش کرد در حالی که نمی توان برای وجود، یک تعریف حقیقی ذکر کرد. بنابر این، مفهوم وجود از چند تصور ترکیب نشده تا نیازی به تعریف داشته باشد. لذا نمی توان تعریف ناپذیری مفهوم وجود را جز با ملتزم شدن به بساطت مفهوم آن به صورت معقول تبیین کرد. استدلال فلسفی ای که به سود بساطت مفهوم وجود در همه ی نحله های فلسفی اسلامی - چه مشاء و چه غیر مشاء - به عنوان دلیل مشترک آورده می شود استدلالی است مبتنی بر بطلان تسلسل در تعریف مفاهیم. می توان این استدلال را چنین صورتبندی کرد:

- اگر مفاهیم بسیط وجود نداشته باشند، در این صورت، تسلسل لازم می آید؛

<sup>1</sup> در میان فیلسوفان غرب، تنها فیلسوف آلمانی کانت (1724-1804) بوده است که مسأله ی «امر بسیط (simple thing)» را، از لحاظ هستی شناختی (ontological)، جدلی الطرفین (antinomic) می دانست. به زعم کانت، استدلال های فلسفی ای که به سود وجود «امر بسیط» آورده شده، در یک درجه از اقتناع عقلی قرار دارند، بطوری که نه می توان طرف له مسأله را گرفت و نه می توان طرف علیه مسأله را. ولی بر اساس دیدگاه فیلسوفان مسلمان، وجود «امر بسیط»، به عنوان اصل بنیادین، یک مسأله ی مبرهن است، و به باور آنها، جدلی الطرفین شمردن مسأله هرگز قابل قبول نمی باشد.

<sup>2</sup> ابن سینا، *الالهیات*، فصل پنجم از مقاله ی اول، قم: بوستان کتاب، چاپ پنجم، سال 1394، ص 39؛ همو، *النجاة*، قسم الالهیات، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، سال 1387، ص 520

- لکن تسلسل باطل است؛

- بنابر این، مفاهیم بسیط وجود دارند.

تصویر تلازم بین مقدم و تالی قیاس استثنائی فوق چنین است که اگر ما در تعریف هر مفهومی به یک مفهوم دیگر نیاز داشته باشیم و باز در تعریف مفهوم دوم به مفهوم سوم و همینطور پیش برویم، در این صورت، اگر در یک نقطه ای متوقف نباشیم، آنگاه با تسلسل مواجه خواهیم شد. حال، ممکن است سؤال شود که تسلسل در تعریف مفهوم چه مشکلی را می آفریند؟ می توان به دو مشکل اشاره کرد؛ مشکل اول این است که اگر قائل به تسلسل در تعریف مفهوم بشویم، در این صورت لازم می آید که ما در زمان محدود، امر نامحدود را تعقل کرده باشیم چون آن زمانی که ما می خواهیم در آن همان مفهوم را ادراک کنیم یک زمان بسیار محدودی است و از طرف دیگر، آن مفهومی که می خواهیم ادراکش کنیم، بنا بر فرض مان، از اجزاء مفهومی بی نهایت تشکیل شده است، یعنی امر نامحدودی است و این - ادراک امر نامحدود در زمان محدود - محال است. مشکل دیگری که می توان در اینجا مطرح کرد مشکل جهل است بدین معنا که اگر هر مفهومی در فهمیده شدنش به یک مفهوم دیگر نیاز داشته باشد و این نیاز هم تا بی نهایت ادامه داشته باشد، معنای این امر آن است که ما هر گز مفهومی که قرار است معنایش را بدانیم، نخواهیم دانست و این یعنی مواجهه شدن با جهل است، در حالی که شهوذاً همه می پذیرند که ما مفاهیم زیادی داریم که معانی آنها را به روشنی می دانیم.

### 3. تبیین نگرش مشاء به بساطت وجود

ابن سینا (980-1037) و طرفدارانش در هیچ جا به صراحت از بساطت حقیقت وجود دفاع نکرده اند. حد اکثر چیزی که می توان در اینجا گفت این است که آنها از جنس نبودن وجود سخن به میان آورده اند.<sup>1</sup> شاید بتوان از دیدگاه مشهوری که به مشاء در باب «حقائق متباین به تمام ذات بودن وجود» نسبت داده می شود، فهمید که آنها به بساطت حقیقت وجود قائل بوده اند.<sup>2</sup> زیرا به نظر می رسد تنها چیزی که می تواند مناط تباین ذاتی وجودات را فراهم کند و مانع جنس شدن وجود بشود، بساطت وجود است، چون وقتی حقیقتی بسیط باشد، تكثر آن در موجودات مختلف به نحو تباین بالذات خواهد شد. بنابر این، ممکن نیست بین وجودی و وجود دیگری، وجه مشترک در کار باشد و در نتیجه، هر یک از وجودات بسیط با دیگر وجودات متباین به تمام ذات می باشد. و الا اگر «ما به الاشتراک» را در میان وجودات بپذیریم، ناچار باید بپذیریم که «ما به الامتیاز» هم در میان آنها وجود دارد، و مدلول این سخن آن است که وجود از «ما به الاشتراک» و «ما به الامتیاز» مرکب شده باشد. در حالی که تنها راه معقول در تبیین تباین ذاتی وجودات ملتزم شدن به بساطت حقیقت وجود بود.

<sup>1</sup> ابن سینا، *الالهیات*، فصل پنجم از مقاله ی اول، قم: بوستان کتاب، چاپ پنجم، سال 1394، ص 46؛ همو، *المباحثات*، قم: انتشارات بیدار، چاپ اول، سال 1371، ص 280؛ همو، *المنطق*، المدخل، فصل اول از مقاله ی دوم، قم: انتشارات ذوی القربی، سال 1386، ص 61؛ بهمنیار، *التحصیل (با تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری)*، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، سال 1375، ص 284

<sup>2</sup> جامی، *عبد الرحمن، الدرّة الفاخرة*، چاپ دوم، تهران: انتشارات موسسه ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل، سال 1382، ص 127؛ سیزواری، هادی، *شرح المنظومه (با تصحیح و تعلیق حسن زاده املی)*، قم: انتشارات ناب، چاپ دوم، سال 1380، ص 111

پرسش اصلی در اینجا چنین است: آیا می توان استدلالی به سود بساطتِ حقیقت وجود در میان سخنانِ مشاء پیدا کرد یا نه؟ به نظر می رسد می توان به یک استدلال منطقی به سود مدعای یاد شده در لابه لای سخنان ایشان به دست آورد. ابن سینا در منطق شفاء (ص 60-61) می کوشد از راه تشکیک و تواطؤ، جنس نبودن وجود را اثبات کند. وی توضیح می دهد که حمل وجود بر مصادیق خود بر اساس یک درجه ی واحد نیست، بل بر اساس درجات گوناگون است. مثلاً، حمل وجود بر «موجود بذاته» سزاوارتر از حمل آن بر «موجود بغیره» است. همچنین حمل وجود بر «جوهر» سزاوارتر از حمل آن بر «عرض» است و هكذا... در حالی که حمل اجناس بر انواع خود، به صورت تواطؤ می باشد. بنابر این، روشن می شود که وجود نمی تواند جنس باشد چون اگر جنس باشد، در این صورت لازم می آید که حمل وجود بر مصادیق خود مشکک نباشد، حال آنکه بر حسب فرض، وجود متواطی نیست، بل مشکک است. ابن سینا در ادامه ی استدلال خود می گوید که حتی اگر حمل وجود بر مصادیق خود به صورت تواطؤ هم باشد، باز وجود نمی تواند جنس باشد، زیرا وجود بر معنای ذاتی در ماهیات اشیاء دلالت نمی کند. بل وجود، امر لازم برای ماهیات به حساب می آید. وی در توضیح این مطلبِ اخیر، از مثال «مثلث» استفاده کرده و می گوید که وقتی معنای مثلث را تصور کرده و شکل بودن و وجود را به آن نسبت می دهیم، می بینیم که شکل بودن، داخل در معنای مثلث است، بطوری که تا در مرحله ی نخست، شکل بودن را تصور نکنیم، نمی توانیم معنای مثلث را تصور کنیم ولی وجود چنین نیست، یعنی این طور نیست که تا موجود بودن مثلث را تصور نکنیم، نمی توانیم معنای مثلث را بفهمیم. مدلول این سخن آن است که در تصور معنای مثلث هیچ نیازی به تصور موجود بودن آن در مرحله ی قبل نداریم ولی شکل بودن چنین نیست، یعنی در تصور معنای مثلث نیاز به آن داریم چه در ذهن و چه در خارج. بنابر این، ماهیتِ مثلث قائم به وجود نیست و لذا می توانیم ماهیتِ مثلث را بفهمیم در حالی که داریم در وجود آن شک می کنیم. ولی اگر در شکل بودنش شک کنیم، آنگاه نمی توانیم ماهیتش را بفهمیم. بنابر این، شکل بودن، مقوم ماهیتِ مثلث است ولی وجود، مقوم آن نیست. بر این اساس، اگر وجود در ذهن هم از مثلث جدا نمی شد، آنگاه باید این وجود از خارج به مثلث ملحق می شد در حالی که پرسش از اینکه چه چیزی مثلث را مثلث یا شکل کرد؟ یک پرسش بی جاست و محال، ولی پرسش از اینکه چه چیزی مثلث را در ذهن یا در خارج موجود کرد؟ یک پرسش به جایی است. پس آنچه علت خارجی دارد، نمی تواند مقوم ذاتی چیزی باشد. بنابر این، وجود نمی تواند مقوم ذاتی چیزی و در نتیجه، جنس چیزی باشد.

این، تنها استدلال منطقی است که ابن سینا و طرفدارانش، از راه نفی جنس نبودن وجود، به سود بساطت وجود آورده اند.

#### 4. حکمت متعالیه و بساطت وجود

در سنت فلسفی اسلامی، نخستین فیلسوف مسلمان، ملا صدراست که در آثار خود، به صراحت هر چه تمام تر، از بساطت حقیقت وجود سخن گفته<sup>1</sup> و از این ایده ی فلسفی دفاع کرده است. فیلسوفان

<sup>1</sup> صدرا در فصل ششم جلد اول «أسفار» چنین عنوانی دارد: «فصل في أن الوجودات هويات بسيطة و أن حقيقة الوجود ليست معنی جنسیاً و لا نوعياً و لا کلیاً مطلقاً» (ص 73). چنانچه دیده می شود، صدرا از بساطت حقیقت وجود سخن می گوید. وی در کتاب «رسالة فی شواهد الربوبية» در بند 5 چنین می نویسد: «إن الوجود حقيقة بسيطة واقعة فی الخارج بجمیع أشخاصه و خصوصياته...» (326). همچنین او در کتاب «المشاعر» چنین می گوید: «فهو -

صدرائی همین ایده را پیگیری کرده و استدلال های بسیار جالب و بدیعی را در این باب عرضه کرده اند. به نظر می رسد تمام استدلال هایی که ملا صدرا به سود بساطت حقیقت وجود آورده است، استدلال های منطقی است.<sup>1</sup> چنانچه در فقره ی 5 خواهیم گفت، چنین استدلال هایی نمی تواند حق مدعا را ادا کند. لذا ما در اینجا توجه مان را به *استدلال های وجودی معطوف کرده* و به عنوان نمونه در این باب به برخی از استدلال های وجودی سه فیلسوف صدرائی - فیض کاشانی (1598-1679)، آقا علی زنوزی (1818-1889) و علامه محمد حسین طباطبایی (1903-1981) - اشاره خواهیم کرد.

### 5. تبیین نگرش حکمت متعالیه به بساطت وجود

با بررسی استدلال هایی که به سود بساطت حقیقت وجود در ادبیات فلسفی طرفداران حکمت متعالیه آورده شده است، می توان استدلال ها را در این باب به دو نوع تقسیم کرد: *استدلال های ماهوی و استدلال های وجودی*. منظور از استدلال های ماهوی استدلال هایی اند که برای اثبات مدعا از احکام ماهیت مانند جنس، نوع، فصل، کلی، جزئی و غیره استفاده می کنند و لذا می توان چنین استدلال هایی را «استدلال های منطقی» نیز نامید. به نظر می رسد این قبیل استدلال ها نمی توانند یک نتیجه ی هستی شناختی به بار بیاورند و مدعا را یعنی بساطت حقیقت وجود را اثبات کنند، زیرا بنابر *أصالة الوجود*، ماهیت امر اعتباری است و حظی از واقعیت ندارد، یعنی *حاق واقع* را پر نکرده است و از «امر اعتباری» هم نمی توان حکم «امر اصیل» را به دست آورد و این، یک جهش منطقی نیست، بل جهش روان شناختی است که هیچ ارزش معرفتی ندارد. لذا از آوردن چنین استدلال هایی در این نوشتار صرف نظر می کنیم. شاید وجود چنین استدلال های منطقی در حکمت متعالیه از باب «مثلاً مع القوم» باشد. بر این اساس، می توان گفت که مهم در این باب، استدلال های وجودی است که به سود مدعا آورده شده است. منظور ما از استدلال های وجودی هم استدلال هایی اند که از مثلث «وجود - عدم - ماهیت» استفاده می کنند،<sup>2</sup> و در واقع، پیشفرض این نوع استدلال ها *أصالة الوجود* می باشد. سه استدلالی که از فیلسوفان نام برده در ذیل خواهیم آورد، پیشفرضشان *أصالة الوجود* است.

#### 5.1. فیض کاشانی

یکی از استدلال های وجودی که فیض کاشانی در کتاب ارزشمند خود «أصول المعارف» می

آورده، چنین است:

---

أی الوجود - فی ذاته أمر بسیط متشخص بذاته لا جنس له و لا فصل له... و کلامنا لیس فیہ - أی المعنی الذهنی - بل المحکی عنه و هو حقیقة واحدة بسیطة لا یفتقر أصلاً فی تحققه و تحصله إلى ضمیمة قید فصلی أو عرضی صنفی أو شخص» (ص 58). چنانچه پیداست، صدرا، به زبان هر چه صریح تر، از بساطت حقیقت وجود به صورت هستی شناختی سخن به میان می آورد.

<sup>1</sup> هر چند در برخی از نوشته های خود اشاره هایی به برخی از استدلال های وجودی (شبهه استدلال وجودی فیض کاشانی) دارد ولی آن استدلال ها را تحت عنوان «بساطت حقیقت وجود» مطرح نکرده است. (مثلاً، اسفار، ج 1، ص 77)

<sup>2</sup> نا گفته نماند که از آنجاکه عدم و ماهیت، بنابر *أصالة الوجود*، حظی از واقعیت ندارند، به کار بردن مفاهیم عدم و ماهیت در مقدمات استدلال، بر وجودی بودن خود استدلال خللی وارد نمی کند، و در نتیجه، استدلال بر اساس وجود پیش می رود.

«و إذا استحال قبلية غير الوجود على الوجود بالوجود، ظهر أن الوجود من حيث هو وجود لا جزء له يتألف منه، لا عيياً و لا ذهنياً ... لأن لكل من هذه الأمور التقدم...»<sup>1</sup>

چنانچه روشن است، پیشفرض استدلال فیض، مبتنی بر أصالة الوجود می باشد. می توان استدلال وجودی فیلسوفمان را چنین صورتبندی کرد:

1. جزء داشتن «وجود» معنایش تقدم «غیر وجود» بر «وجود» با «وجود» است، زیرا جزء باید بر کل مقدم باشد؛

2. تقدم «غیر وجود» بر «وجود» با «وجود» محال است، زیرا مستلزم اجتماع نقیضین می شود؛<sup>2</sup>

3. بنابراین، جزء داشتن «وجود»، من حیث هو وجود، محال است.

از آنجا که استدلال فوق مبتنی بر أصالة الوجود است، جزء نداشتن وجود هم در خارج و هم در ذهن اثبات می شود.

به نظرم، حتی اگر متقدم، یعنی جزء، «وجود» هم باشد، می توان استدلالی آورد که چنین تقدمی باز محال است چون منجر به «تقدم الشيء على نفسه» می شود. صورت استدلال چنین است:

1. جزء وجودی داشتن «وجود» معنایش تقدم «وجود» بر «وجود» با «وجود» است، زیرا جزء باید بر کل مقدم باشد؛

2. تقدم «وجود» بر «وجود» با «وجود» محال است، زیرا مستلزم تقدم شيء بر خود می شود؛<sup>3</sup>

3. بنابراین، جزء وجودی داشتن «وجود» من حیث هو وجود محال است.

بنا بر هر دو نوع استدلالی که گفته شد – خواه استدلال فیض باشد و خواه استدلالی که خوانش جدیدی از استدلال فیض بود – حقیقت وجود، هیچ جزئی – چه جزء وجودی، چه جزء عدمی و چه جزء ماهوی – ندارد و از لحاظ هستی شناختی، بسیط می باشد.

## 5.2. آقا علی زنوزی

یکی از استدلال های بدیعی که نخستین بار فیلسوف صدرائی آقا علی زنوزی به سود بساطت حقیقت وجود آورده است، استدلالی است مبتنی بر مثلث «وجود-عدم-ماهیت». زنوزی در «رسالة فی مباحث الحمل» چنین می نویسد:

<sup>1</sup> فیض کاشانی، ملا محسن، أصول المعارف، چاپ سوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، سال 1375، ص

<sup>2</sup> تصویر «اجتماع نقیضین» در اینجا چنین است: اگر «غیر وجود (یعنی ماهیت یا عدم)» بخواهد بر «وجود» به وسیله ی «وجود» مقدم باشد، باید «غیر وجود» هم موجود باشد و هم در عین حال، موجود نباشد؛ باید موجود باشد چون می خواهد به عنوان «جزء» قبل از «کل» وجود داشته باشد تا آن را ایجاد کند و از طرف دیگر، باید در همان حال، موجود نباشد چون «غیر وجود» یا ماهیت است یا عدم و هیچ کدام از این دو هم موجود نیست. بنابراین، چنین فرضی منجر به اجتماع نقیضین می شود که این هم محال است.

<sup>3</sup> تصویر «تقدم شيء بر خود» در مثال فوق چنین است: اگر «وجود» بخواهد بر «وجود» به وسیله ی «وجود» مقدم باشد، در این صورت، از آنجا که هر سه تا وجود است، باید وجود قبل از اینکه خودش موجود باشد، در رتبه ی قبل از خودش موجود باشد. یعنی خودش از خودش یک گام جلو تر باشد و این، اصل هوویت را زیر سؤال می برد. بنا بر این اصل، هر چیزی خودش است و خودش در مرتبه ی خودش است و معقول نیست که خودش قبل از خودش باشد و بر خودش سبقت بگیرد.

«... و لنا برهان مخصوص علیه قد ذکرناه فی أصول الحکم: و هو أنّ الوجود لیس يجوز أن ینحلّ إلى أبعاض، لأنّه موجود بذاته، و سائر الأشياء المخالفة له بحسب نسخها و جواهرها موجودة به. فلو انحلّ إلى أبعاض، لكانت تلك الأبعاض لا تخلو عن الوجود و العدم و الماهیة. فإذا کان جمعها أو واحد منها عدماً أو ماهیة لم یصدق علی المجموع أنّه موجود بذاته، بل إما أن یرد علیه أنّه باطل فی ذاته و بالنظر إلى جمیع ذاتیاتہ و أبعاضہ؛ أو یرد علیه أنّه لیس بموجود و لا بمعنوم بالنظر إلى کلّ واحد من أبعاضہ؛ أو یرد علیه أنّه باطل بالنظر إلى واحد من أبعاضہ و لیس بموجود و لا معدوم بالنظر إلى الآخر، و إذا کان جمعها أو واحد منها وجوداً، لم یصدق علی المجموع أنّه وجود واحد، بل إما أن یرد علیه أنّه وجودان أو وجود شیء آخر، و الکلام فی کل واحد من هذین الوجودین أو ذاک الوجود عاند، فینتهی الأمر إلى شیء هو بذاته مصداق معنی الموجود، و سائر الأشياء إنّما یرد علیه هذا المعنی بواسطته، و ذلك الشيء هو المقصود من الوجود»<sup>1</sup>.

باز می توان دید که این استدلال هم مانند استدلال فیض کاشانی مبتنی بر پیشفرض أصالة الوجود است. زنوزی در استدلال بدیع خود بیان می کند که وجود نمی تواند «جزء» داشته باشد، زیرا وجود اصیل است و «موجود بذاته» و سایر اشیا (ماهیت و عدم) به واسطه ی آن، موجود می شوند. بنابر این، صدق عنوان «موجود بذاته» بر وجود تنها در صورتی ممکن است که وجود هیچ جزئی - اعم از وجود، عدم و ماهیت - نداشته باشد. بنابر این، نقطه ی مرکزی استدلال زنوزی دو امر است: یکی «موجود بذاته» بودن وجود است و دیگری «واحد» بودن وجود. می توان استدلال زنوزی را چنین صورتبندی کرد:

1. اجزاء وجود، بر اساس حصر عقلی، از سه حالت بیرون نیست: وجود، عدم و ماهیت؛
2. اگر همه یا یکی از اجزاء وجود<sup>2</sup> عدم یا ماهیت باشد، آنگاه بر مجموع (=وجود مرکب از عدم یا ماهیت) عنوان «موجود بذاته» صدق نخواهد کرد. در این صورت، با چند حالت مواجه می شویم:
  - 2.1. یا همه ی اجزاء وجود، «عدم» است. در این حالت، بر وجود عنوان «باطل فی ذاته» صدق می کند، چون بنابر فرض، همه ی اجزاء از عدم تشکیل شده است و عدم هم باطل فی ذاته می باشد.
  - 2.2. یا همه ی اجزاء وجود، «ماهیت» است. در این حالت، بر وجود عنوان «لیس بموجود و لا بمعنوم» صدق می کند، چون بر روی هر کدام از اجزاء دست بگذاریم، ماهیت است و ماهیت هم من حیث هی هی لیست إلا هی، لا موجودة و لا معدومة.
  - 2.3. یا برخی از اجزاء وجود، «عدم» و برخی دیگر، «ماهیت» است. در این حالت هم بر وجود، نسبت به «عدم»، عنوان «باطل فی ذاته» و نسبت به «ماهیت»، عنوان «لیس بموجود و لا بمعنوم» صدق می کند.
3. اگر همه یا یکی از اجزاء وجود، خود «وجود» باشد، آنگاه بر مجموع (=وجود مرکب از وجودات) عنوان «وجود واحد» صدق خواهد کرد. در این صورت هم با دو حالت مواجه می شویم:

<sup>1</sup> زنوزی، آقا علی، مجموعه ی آثار آقا علی مدرس، ج 4، رساله فی مباحث الحمل، قم: انتشارات حکمت اسلامی، چاپ اول، سال 1397، ص 588-589

<sup>2</sup> حد اقل اجزاء از «دو جزء» شروع می شود. در استدلال فوق با فرض «دو جزء» پیش می رویم و الا می توان بیش از دو جزء هم فرض کرده و استدلال را بر اساس این فرض بنا کرد.

3.1. یا هر دو جزء وجود، خود «وجود» است. در این حالت، بر وجود عنوان «وجودان» صدق می‌کند.

3.2. یا فقط یکی از اجزاء وجود، خود «وجود» است. در حالت هم بر وجود عنوان «وجود» شیء آخر» صدق می‌کند.

4. باز در هر دو حالت فوق، در مورد این «دو وجود» یا این «یک وجود» فرض های یاد شده تکرار می‌شود. بنابراین این، باید به امری برسیم که آن بذاته مصداق معنای «موجود» باشد و این معنا بر سایر اشیاء به واسطه ی آن صدق کند و این امر، در واقع، همان چیزی است که از «وجود» قصد می‌شود.

5. بنابراین این، وجود هیچ جزئی - اعم از وجود، عدم و ماهیت - ندارد.

### 5.3. علامه طباطبایی

علامه طباطبایی هم به عنوان فیلسوف صدرائی معاصر از ایده ی بساطت حقیقت وجود دفاع می‌کند و استدلال های زیادی به سود این مدعا دارد. استدلال وجودی که علامه در کتاب خود «نهایة الحکمة» می‌آورد، چنین است:

«ان الوجود لا یكون جزءاً لشیء، لأن الجزء الآخر و الكل المركب منهما ان كانا هما الوجود بعینه فلا معنى لكون الشیء جزءاً لنفسه و ان كان احدهما أو كلاهما غیر الوجود كان باطل الذات، إذ لا أصل غیر الوجود، فلا ترکیب و بهذا البیان یثبت أن الوجود لا جزء له و یتبین أيضاً أن الوجود بسیط فی ذاته»<sup>1</sup>

پیشفرض استدلال علامه هم، چنانچه روشن است، پذیرش أصالة الوجود است. می‌توانیم استدلال وجودی علامه را در ذیل چنین صورتبندی کنیم:

1. اگر وجود، جزء چیزی باشد، در این صورت، جزء دیگر و «کل» ی که از این دو جزء تشکیل شده است، دو حالت می‌تواند داشته باشد:

2. اگر هر دو جزء، عین «همان وجود» باشد، در این صورت، بی معنا خواهد بود که بگوییم شیء جزء خودش است.

3. و اگر یکی از دو جزء یا هر دو جزء، «غیر وجود» (= عدم یا ماهیت) باشد، در این صورت، همان جزء یا هر دو جزء، باطل الذات خواهد بود، چون بنابر این أصالة الوجود، تنها وجود است که أصلی است و حق، و غیر از آن، اعتباری است و باطل.

4. بنابراین این، در وجود نمی‌توان ترکیبی فرض کرد. پس وجود جزء ندارد و این همان بسیط بودن حقیقت وجود است.

می‌توان هر سه استدلال وجودی یاد شده را در یک استدلال جامع جمع کرده و چنین گفت:

<sup>1</sup> طباطبائی، محمد حسین، نهایة الحکمة (با تحقیق و تعلیق علی زارعی سبزواری)، ج 1، چاپ پنجم، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، سال 1388، ص 26. به نظر می‌رسد این استدلال، ابتکار فلسفی خود علامه می‌باشد.



اجزاء حقیقت وجود، به حصر عقلی، از سه حالت خارج نیست: وجود، عدم و ماهیت. در اینجا

شش احتمال درست می شود:<sup>1</sup>

1. وجود = عدم + عدم؛

2. وجود = ماهیت + ماهیت؛

3. وجود = وجود + وجود؛

4. وجود = عدم + ماهیت؛

5. وجود = ماهیت + وجود؛

6. وجود = وجود + عدم.

از میان احتمالات متصور فوق، بطلان احتمال شماره های 1، 2 و 4 روشن است، زیرا یا بر آن، عنوان «باطل فی نفسه» صدق می کند (اگر جزء فرض شده، «عدم» باشد) یا عنوان «لیس بموجود و لا بمعنوم»<sup>2</sup> (اگر جزء فرض شده، «ماهیت» باشد). واضح است که وجود نمی تواند از دو جزء «باطل فی نفسه» یا از دو جزء «لیس بموجود و لا بمعنوم» و یا از یک جزء «باطل فی نفسه» و از یک جزء «لیس بموجود و لا بمعنوم» متشکل شود. اما احتمال شماره ی 3، به توضیحی که بعداً خواهیم داد، در واقع، یک ترکیب واقعی نیست و اساساً ترکیبی در کار نیست تا گفته شود که وجود از دو جزء وجودی متشکل شده است. احتمال شماره ی 5 و 6 هم به احتمال شماره ی 3 بر می گردد بدین بیان که چون جزء ماهوی در شماره ی 5 یک جزء «لیس بموجود و لا بمعنوم» به حساب می آید، نمی تواند نقش جزء بودن را بازی کند و لذا جزء دیگری که عبارت بود از وجود، تنها باقی می ماند و در واقع، وجود از وجود متشکل می شود که این هم برگشت به احتمال شماره ی 3 است. همچنین احتمال شماره ی 6 هم به همین ترتیب بر می گردد به شماره ی 3 چون جزء عدمی در شماره ی 6 از آنجا که یک جزء «باطل فی نفسه» است، نمی تواند جزء واقعی بشود و لذا جزء دیگر که عبارت بود از وجود، به تنهایی، نقش جزء بودن را ایفا می کند و این هم، در واقع، یک ترکیب واقعی نمی سازد.

#### 6. پاسخ به یک اشکال اساسی

ممکن است در اینجا برخی به استدلال های وجودی فیلسوفان صدرائی اعتراض کرده و بگویند که چه اشکالی دارد که وجود، مرکب بوده و اجزایش هم از «وجود» باشد؟ این، فرضی است که استدلال های وجودی فوق آن را نفی نمی کند. به نظر می رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا اولاً، هم تقریر جدیدی که از استدلال وجودی فیض کاشانی در بالا ارائه کردیم، چنین فرضی را نفی می کند، و هم استدلال زنوزی به ما اجازه نمی دهد که چنین ترکیبی را در وجود فرض کنیم. و ثانیاً، اساساً چنین ترکیبی، در واقع، ترکیب واقعی نیست. این پاسخی است که شارح فلسفه ی ملا صدرا، هادی سبزواری (1797-1873) در حاشیه ی اسفار می دهد.<sup>3</sup> به نظر سبزواری، ترکیب از «وجود» و «وجود» بما هو وجود نمی

<sup>1</sup> علت اینکه وجود را فقط متشکل از دو جزء دانستیم، این است که هر گاه بیش از دو جزء فرض شود، می توان آن جزء فرض شده را به یکی از شش احتمال یاد شده بر گرداند.

<sup>2</sup> این عنوان اشاره می کند به یک قاعده مهم فلسفی در باب ماهیات: «الماهیة من حیث هی هی لیست إلا هی، لا موجودة و لا معدومة»

<sup>3</sup> شیرازی، صدر المتألهین، اسفار (با تحشیه ی هادی سبزواری)، ج 1، شماره ی حاشیه: 2، چاپ سوم، قم: انتشارات طلیعة النور، سال 1388، ص 151

تواند ترکیب واقعی به حساب بیاید، زیرا «ما به الامتیاز» در وجود بما هو وجود، عین «ما به الاشتراک» است. بر این اساس، نمی توان ترکیب واقعی درست کرد تا وجود، مرکب باشد.

### 7. مقایسه ی دو نگرش

با بررسی استدلال های مشاء و حکمت متعالیه دیدیم که هم مشاء و هم حکمت متعالیه بسیط بودن مفهوم وجود را می پذیرد. آنچه در اینجا مهم است، مشخص کردن بسیط بودن حقیقت وجود است. به نظر می رسد استدلال منطقی مشاء به سود بساطت وجود نمی تواند بساطت حقیقت وجود را اثبات کند و حد اکثر می تواند بسیط بودن مفهوم وجود را اثبات کند. مدلول این سخن آن است که استدلال منطقی مشاء یک استدلال معرفت شناختی است، یعنی وجود فقط در عالم ذهن، بسیط محسوب می شود، نه در عالم عین. در حالی که انتظار می رفت از استدلال یاد شده یک نتیجه ی هستی شناختی به دست آید. از طرف دیگر، بساطت وجودی که از تحلیل تباین ذاتی وجودات به دست می آمد، در اینجا نمی تواند اثبات کند که مشاء به بساطت حقیقت وجود قائل بوده است. زیرا پیشفرض تباین ذاتی وجودات، در واقع، التزام آگاهانه به «أصالة الوجود» است در حالی که مشاء در هیچ جابه صورت آگاهانه از أصالة الوجود دفاع نکرده است. بنابر این، می توان بسیط بودن وجود را در این تبیین به صورت معرفت شناختی فهمید، نه به صورت هستی شناختی.

اما حکمت متعالیه، با طرح و اثبات کردن أصالة الوجود، به صراحت هر چه تمام تر، در تاریخ اندیشه ی فلسفی اسلامی اولین بار ایده ی بساطت حقیقت وجود را مطرح و به سودش استدلال های فراوانی آورده و آن را اثبات کرده است. چنانچه دیدیم، این استدلال ها به دو نوع اساسی تقسیم می شد: استدلال های منطقی و استدلال های فلسفی (وجودی). صدرا هر چند مبتکر این ایده بوده ولی استدلال هایی که به سود این ایده آورده است، استدلال های منطقی است که به نظر می رسد نمی تواند حق مطلب را ادا کند، ولی فیلسوفان پسا صدرایی که به سنت فلسفی صدرا ملتزم بوده اند، این راه را ادامه داده و با ابتکار استدلال های وجودی ایده ی یاد شده را به اثبات رسانده اند. استدلال های هر سه فیلسوف صدرایی – کاشانی، زنوزی و طباطبایی- هر کدام از آنها در نوع خود، استدلال ابتکاری به شمار می آید. چنانچه روشن شد، این سه استدلال به صراحت هر چه تمام تر، بساطت حقیقت وجود را به لحاظ هستی شناختی اثبات کرده است.

جان کلام این است که تنها کسی می تواند به لحاظ فلسفی از بساطت حقیقت وجود دفاع کند که قبلاً به صورت آگاهانه أصالة الوجود را پذیرفته باشد و گرنه به هیچ وجه نمی تواند به لحاظ هستی شناختی از این ایده دفاع کند. تنها چیزی که می تواند انجام دهد، اثبات معرفت شناختی بساطت مفهوم وجود است و بس.

### 8. افشای یک خلط دیرینه

اثبات هستی شناختی بساطت حقیقت وجود، از یک خلط دیرینه در حوزه ی اندیشه ی فلسفی پرده بر می دارد و آن خلط عبارت است از خلط بین «بساطت هستی شناختی» و «بساطت معرفت

شناختی<sup>1</sup> و به عبارت خود فیلسوفان مسلمان، خلط بین «بسیط خارجی» و «بسیط ذهنی». فیلسوفان پیشا صدرایی که به صورت آگاهانه در پارادایم أصالة الوجود نمی اندیشیده و در نتیجه از ایده ی بساطت حقیقت وجود سخن به میان نمی آورده اند، گمان می کردند که ما ماهیات خارجی بسیط داریم مانند «اعراض»، «فصول»، «جواهر بسیط» و غیره. قوی ترین استدلال فلسفی ای که می توانستند به سود مدعای خود بیاورند چنین بود:

این استدلال را می توان در قالب قیاس استثنایی چنین صورتبندی کرد:

- اگر امر مرکب خارجی از امور بسیط خارجی تشکیل نشده باشد، آنگاه یا مستلزم بی نهایت بودن

امر مرکب خارجی خواهد بود یا مستلزم معدوم شدن امر مرکب خارجی موجود؛

- لکن بی نهایت بودن امر مرکب خارجی یا معدوم شدن امر مرکب خارجی موجود باطل است؛

- پس امر مرکب خارجی از امور بسیط خارجی تشکیل شده است و بنابر این، «امر بسیط

خارجی» وجود دارد.<sup>2</sup>

در باره ی این استدلال چه می توان گفت؟ این استدلال به لحاظ صوری منتج است. اما آیا از حیث مادی هم معتبر است؟ بطلان تالی قیاس بدیهی است. حال، بیابید تلازم بین مقدم و تالی را بیان کنیم. اگر فرض کنیم «S» مثلاً از دو امر «A» و «B» تشکیل شده است. حال، هر کدام از این «A» و «B» یا مرکب اند یا بسیط. اگر بسیط باشند، مدعا اثبات خواهد شد و اگر مرکب باشند، سؤال را تکرار می کنیم: فرض کنیم هر کدام از این دو امر «A» و «B» باز مثلاً از دو امر «A<sub>1</sub>» و «A<sub>2</sub>» / «B<sub>1</sub>» و «B<sub>2</sub>» تشکیل شده است. حال، هر کدام از «A<sub>1</sub>» و «A<sub>2</sub>» / «B<sub>1</sub>» و «B<sub>2</sub>» یا بسیط است یا مرکب. اگر بسیط باشند، مطلوب ما ثابت خواهد شد و گرنه سؤال تا بی نهایت ادامه خواهد داد و در نتیجه روشن خواهد شد که امر مرکب خارجی، در واقع، از بی نهایت امر خارجی تشکیل شده است. مدلول این سخن آن است که یک امر متناهی خارجی در عین متناهی بودن، نامتناهی هم باشد. بطلان این هم بدیهی است چون به اجتماع نقیضین منجر می شود. اما محذور دوم این است که اگر امر مرکب خارجی از امور بسیط خارجی تشکیل نشود، لازم می آید که اساساً، امر مرکب خارجی موجود، یک امر معدوم باشد، زیرا که امر مرکب خارجی به اعتبار اجزاء خودش کثیر است و مبدأ کثیر هم واحد است. بنابر این، اگر واحد حقیقی در کار نباشد که در اینجا همان «امر بسیط خارجی» است، معلوم خواهد شد که کثیری هم در کار نیست چون

<sup>1</sup> مسأله ی «بساطت» را می توان از منظرهای گوناگون مورد بحث قرار داد. بنابر یک تقسیم بندی، می توان رویکردهایی به مقوله ی «بساطت» را، به اصطلاح فلسفه ی مدرن، در ذیل عناوین «هستی شناختی (ontological)»، «معرفت شناختی (epistemological)» و «معنا شناختی (semantic)» صورتبندی کرد. منظور از رویکرد هستی شناختی به مقوله ی «بساطت»، آن است که «امر بسیط»، وجود خارجی دارد، یعنی در جهان خارج، مصادیق بسیطی وجود دارند که بدون وابستگی به ادراک هیچ سوژه ای، موجود هستند، و سوژه ی مُدرک چه وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد، در حاق واقع، «بسانط» وجود دارند. ولی رویکرد معرفت شناختی به مقوله ی یاد شده این است که اموری هستند که سوژه آن ها را، در فرایند ادراک، به مثابه ی پدیده های شناختی بسیط تلقی می کند قطع نظر از این که در واقع هم همان امور، بسیط اند یا نه. اما رویکرد معنا شناختی به مقوله ی «بساطت» آن است که در جهان ذهن مان مفاهیمی وجود دارند که نیازی به هیچ تعریف حقیقی ندارند و وارد شدنشان بر ذهن سوژه همان، معلوم شدنشان همان.

<sup>2</sup> اصل استدلال را از کتاب «شرح المواقف» (الجرجانی، السید الشریف علی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ج 3، ص 34) وام گرفته ام.

واحد حقیقی وجود ندارد و اگر کثیر نباشد، پس روشن خواهد شد که هیچ چیزی در کار نیست که این هم به معنای معدوم شدن امر مرکب خارجی موجود است.

فیلسوفان پیشا صدرایی این استدلال را در حوزه ی ماهیات به کار برده و نتیجه می گرفتند که باید در جهان خارج، ماهیاتی بسیط وجود داشته باشند. به بیان دیگر، اگر استدلال اثبات می کند که بسیط خارجی وجود دارد، پس برخی از ماهیاتی مانند اعراض، فصول، جواهر بسیط، مصداق این بسیط خارجی اند. در حالی که نظام فلسفی صدرا با اثبات أصالة الوجود و بساطت حقیقت وجود نشان داد که فیلسوفان پیش از خودش، مصداق بسیط خارجی را به اشتباه بر حوزه ی ماهیات تطبیق کرده اند. حد اکثر چیزی که استدلال فوق اثبات می کند، ضرورت وجود «امر بسیط خارجی» است ولی مشخص نمی کند که مصداق این امر بسیط خارجی چیست؟ آیا ماهیت است یا وجود؟ در واقع، بنا بر أصالة الوجود، آنچه اصیل است و واقعیت را پر کرده است، تنها وجود است و جایی برای «ماهیت» و «عدم» باقی نگذاشته است. حال که چنین است، روشن می شود که مصداق بسیط خارجی فقط می تواند «وجود» باشد، نه «ماهیت». بنابر این، بساطت برخی از ماهیات خارجی، بساطت معرفت شناختی به حساب می آید، نه بساطت هستی شناختی. از اینجا می توان حدس زد که چرا فیلسوف آلمانی کانت، مسأله ی «امر بسیط» را جدلی الطرفین می دانسته است. به نظر ما، کانت چون مانند بسیاری از فیلسوفان، در پارادایم أصالة الماهیه فلسفه ورزی می کرده و به همین دلیل، گرفتار احکام اعتباری ماهیت می شده است، نمی توانست مسأله را در این بافتار فکری حل و فصل کند.

### 9. نتیجه

از آنچه آمد، می توان نتیجه گرفت که تمام فیلسوفان مسلمان، بر خلاف دیگر نحله های فلسفی، بساطت را به عنوان اصل بدیهی هم در حوزه ی مفاهیم و هم در حوزه ی مصادیق خارجی پذیرفته اند. در حوزه ی مفاهیم، فیلسوفان مسلمان، بسیط بودن مفهوم وجود را اجماعاً قبول داشته اند. آنچه بعداً در تاریخ اندیشه ی فلسفی اسلامی رخ داد، بحث از بساطت حقیقت وجود بود. چنانچه دیدیم، این ایده را اولین بار حکمت متعالیه پیش کشیده و در اثباتش تلاش به خرج داده است. فیلسوفان مشاء از آنجاکه به صورت آگاهانه به أصالة الوجود قائل نبوده اند، نمی توانستند از این ایده ی جدید دفاع کنند و تنها کاری که آنها انجام می دادند، اثبات بساطت مفهوم وجود بود. ولی حکمت متعالیه ابزار این کار را داشت که بتواند بساطت وجود را به لحاظ هستی شناختی هم اثبات کند، زیرا این نحله ی فلسفی قبلاً أصالة الوجود را با استدلال های متعددی مبرهن ساخته بود. نظام فلسفی صدرایی با اثبات بساطت هستی شناختی وجود، از یک خلط دیرینه در اندیشه ی فیلسوفان هم پرده برداشت و نشان داد که یگانه مصداق «بسیط خارجی»، تنها وجود است و بس.

### منابع

- ابن سینا، الالهیات، قم: بوستان کتاب، چاپ پنجم، سال 1394.  
ابن سینا، النجاة، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، سال 1387.  
ابن سینا، المباحثات، قم: انتشارات بیدار، چاپ اول، سال 1371.  
ابن سینا، المنطق، قم: انتشارات ذوی القربی، سال 1386.

- بهنیاری، التحصیل (با تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری)، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، سال 1375.
- الجرجانی، السيد الشریف علی، شرح المواقف، بیروت: دار الکتب العلمیة، جامی، عبد الرحمن، الدرۃ الفاخرة، چاپ دوم، تهران: انتشارات موسسه ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل، سال 1382.
- زنوزی، آقا علی، مجموعه ی آثار آقا علی مدرس، ج 4، رساله فی مباحث الحمل، قم: انتشارات حکمت اسلامی، چاپ اول، سال 1397.
- سبزواری، هادی، شرح المنظومة (با تصحیح و تعلیق حسن زاده آملی)، قم: انتشارات ناب، چاپ دوم، سال 1380.
- شیرازی، صدر المتألهین، الحکمة المتعلیة فی الاسفار الاربعة، الطبعة الثالثة، قم: انتشارات طلیعة النور، سال 1388.
- شیرازی، صدر المتألهین، المشاعر، الطبعة الاولى، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 2000م.
- شیرازی، صدر المتألهین، مجموعة رسائل فلسفیة، رسالة فی شواهد الربوبیة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 2001م.
- طباطبائی، محمد حسین، نهاية الحکمة (با تحقیق و تعلیق علی زارعی سبزواری)، ج 1، چاپ پنجم، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، سال 1388.
- فیض کاشانی، ملا محسن، أصول المعارف، چاپ سوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، سال 1375.

Emin İmanov

**Peripatetizm və transsental teosofiya baxımından “varlığın bəsit olması” fikrinin tətbiqi araşdırılması**  
(xülasə)

*Fəlsəfi düşüncə tarixində metafizikanın ən maraqlı mövzularından biri “bəsitlik” mövzudur. Bir çox filosoflar, o cümlədən müsəlman filosofları bu haqda düşünmüşdür. Bütün müsəlman filosoflar bəsitliyi inkaredilməz bir prinsip olaraq qəbul etməklə yanaşı, yekdil şəkildə varlıq anlayışının bəsit olmasını da qəbul etmişlər. Sonrakı dövrlərdə Molla Sədra (1572-1640) və onun ardıcıllarının diqqətini çəkən əsas mövzu varlığın reallığının bəsit olması mövzusu oldu. Bu məqalədə analitik metodla göstərilməyə çalışılır ki, varlığın reallığının bəsit olması fikrinə inanmaq təkcə varlığın orijinallığı konsepsiyasını (əsalətül-vüçud) qəbul etməklə mümkündür. Ona görə də müsəlman peripatetizmi (məşşə) varlığın reallığını ontoloji olaraq yox, təkcə epistemoloji olaraq bəsit hesab edə bilər. Molla Sədranın formalaşdırdığı transsental teosofiya (Hikməti-mütəaliyə)*

*fəlsəfəsi isə varlığın orijinallığı konsepsiyasına inandığından varlığın reallığının bəsit olması fikrini müdafiə edə bilər. Sədradan sonrakı Feyz Kaşani, Ağəali Zunuzi və Məhəmmədhüseyn Təbatəbai kimi filosoflar ontoloji arqumentlər kəşf etməklə adikeçən müddəanı yaxşıca sübuta yetirə bildilər. Zənnimizcə, belə bir isbatın – varlığın ontoloji bəsitliyinin isbatının – nəticəsi filosofların düşüncəsindəki əski bir səhvi üzə çıxarıb, “xarici bəsit”in yeganə predmetinin varlıq olduğunu göstərməkdən ibarətdir.*

**Açar sözlər:** *Bəsit, hissə, varlıq, yoxluq, mahiyyət, ontologiya, epistemologiya*

Emin Imanov

**The comparative study of the idea of "simplicity of existence" in  
Peripatetic Philosophy and Transcendental Theosophy  
(abstract)**

*One of the most intriguing metaphysical topics is the discussion of “simplicity” in the history of philosophical thought. Many philosophers, including Islamic philosophers have some thoughts on this topic. All the Muslim philosophers not only accepted simplicity as an undeniable and self-evident postulate, but they also achieved consensus on the simplicity of the concept of “being.” Afterwards the topic of “The simplicity of the reality of existence” attracted by Mulla Sadra and his followers' attention. By using an analytical approach in this paper, I aim to show that believing the simplicity of the reality of existence is only possible if we presuppose the “Primacy of Existence (Asalat al-wujud).” It seems peripatetic philosophers hold that the reality of existence is simply only epistemologically, but not ontologically. On the other hand, since Transcendental Theosophy accepts the paradigm of the “Primacy of Existence,” it can ontologically defend the simplicity of the reality of existence. Post-Sadra philosophers like Fayz Kashani, Agha Ali Zonoozi and Allameh Tabataba'i well-established the previous claim in virtue by discovering ontological arguments. I think the consequent of this proof (the proof of ontological simplicity of existence) is to reveal an old confusion in philosophers' thought and it will also show a vital point that the only extension of “objective simple” is existence and nothing else.*

**Keywords:** *Simple, Part, Existence, Quiddity, Nothingness, Ontology, Epistemology*

Эмин Иманов

**Практические исследования идеи "простоты бытия" с точки зрения философии перипатетизма и трансцендентальной теософии.  
(абстракт)**

*Одной из самых интересных тем метафизики в истории философской мысли является тема «простоты». Данная тема являлась предметом размышления многих философов, в том числе и мусульманских. Все мусульманские философы не только воспринимали простоту как неопровержимый принцип, они также, без исключения, признавали простоту понятия бытия. В последующие периоды основной темой, заинтересовавшей Моллу Садра (1572-1640) и его последователей, стала тема простоты реальности бытия. В этой статье, посредством аналитического метода, автор пытается показать, что вера в простоту реальности бытия возможна только посредством принятия концепции оригинальности бытия (Асалатуль-Вуджуд). Вот почему мусульманский перипатетизм может рассматривать реальность бытия только в эпистемологическом контексте, а не в онтологическом. Сформулированная Муллой Садра философия трансцендентальной теософии основывается на вере в концепцию оригинальности бытия, что позволяет ей отстаивать идею простоты реальности бытия. Философы, творящие в период после Садры, такие как Фейз Кашани, Агаали Зунузи, МухаммедХусейн Табатабаи, с помощью раскрытых ими онтологических аргументов смогли полностью доказать данную идею. На наш взгляд, последствием данного доказательства, т.е. доказательства онтологической простоты бытия, является обнаружение одной древней ошибки в сознании философов и утверждение бытия, как единственного предмета «внешней простоты».*

**Ключевые слова:** Простота, часть, бытие, небытие, сущность, онтология, эпистемология